

نقد برداشت گایر از رد انگاره‌نگری (idealism) کانت

مزدک رجیبی*

چکیده

این نوشته تلاشی است برای نشان‌دادن این نکته که نگاه گایر در کتاب رد انگاره‌نگری کانت با طرح این که «مکان به شیء فی نفسه قابل اطلاق است» تا چه اندازه بر فهمی غیرکانتی و غیرمنطبق با نگاه فلسفی کانتی بنا شده و چگونه گایر، با همین برداشت غیرکانتی، انگاره‌نگری کانتی را واقع‌گرایانه (realistic) فهمیده است؛ درحالی‌که ویژگی اندیشه فلسفی کانت این است که شیء فی نفسه یا وجود بیرون از سوژه هست، ولی هیچ شناخت پدیدارانه‌ای از آن ممکن نیست و از همین رو مکان بدان قابل اطلاق نیست. تلاش خواهد شد با رجوع به متن کانت روح اندیشه وی آشکار شود و از آن طریق فهم تجربه‌نگرانه (empiricistic) گایر با تردیدی فلسفی مواجه شود. برای دوری از اطناب، در مقاله پیش‌رو تنها به فهم گایر از ویراست دوم نقد نخست کانت نظر داشته‌ایم و به بخش دیگری از کتاب گایر که به آثار متأخر کانت (Nachlass) استناد کرده است پرداخته‌ایم، زیرا روح استدلال وی در آن بخش نیز بر همان فهم تحلیل‌شده در این مقاله استوار است.

کلیدواژه‌ها: انگاره‌نگری، شیء فی نفسه، شیء پدیداری، استعلایی، بازنمایی، ظهور، وحدت آگاهی.

۱. مقدمه

نخست باید زمینه‌های مدعای گایر روشن شود: وی در موافقت با استراسون (Strawson, 1966: 26) طرح کرده است که کانت قیاس استعلایی را کمی پیش‌از انتشار نقد نخست بدان اضافه کرده است، زیرا وی تصمیم گرفته بود برای اثبات صحت تجربه‌دلیلی با

* استادیار گروه تاریخ و تمدن غرب، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، rajabi@ihcs.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۲/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۵/۲۵

استفاده از تشابهات (آنالوژی‌های) تجربه، یعنی نسبتی وثیق میان خودآگاهی و آگاهی از اعیان، ارائه کند. دلیل دیگر مدعای وی در این باب این است که نقادی کانت درهم‌آمیخته و مبهم است؛ گفتنی است که پیش‌تر کمپ اسمیت (Kemp Smith, 2003: xxix) نیز این برداشت را طرح کرده بود؛ کمپ اسمیت اظهار داشته بود که *تقد* نخست برای بیان تصورات وی دارای تردید و ابهام است. این‌ها عیوب بزرگی نیست، زیرا تجلی اندیشه نزد هر فیلسوفی ممکن است با تردید و ابهام و حتی با نکات ناسازگار با یک‌دیگر همراه باشد. فارغ از مدعای کمپ اسمیت، آنچه برای نگارنده اهمیت دارد این است که گایر، با توجه و استناد به «رد انگاره‌نگری» در *تقد* نخست و نیز آثار متأخر کانت، ادعا می‌کند که وی واقع‌نگر و نه انگاره‌نگر است.

مدعای اصلی گایر این است که فکر کانت، به‌ویژه در بخش «رد انگاره‌نگری» در *تقد* نخست و برخی آثار متأخر، به رد انگاره‌نگری متمایل بوده است تا جایی که کانت مکان را قابل اطلاق به شیء فی‌نفسه می‌داند. در این نوشته زمینه‌ای را که گایر کتابش را برپایه آن نگاشته است بررسی نمی‌کنیم، اما تلاش خواهد کرد تا موضع فلسفی این مدعا باتوجه‌به روح فلسفه کانت نشان داده شود.

برداشت گایر از «رد انگاره‌نگری» کانت بر دو مقدمه استوار است: نخست این‌که اندیشه کانتی درباره تطابق واقعیت با شرایط پیشین شناخت مبهم و مردد است؛ مقدمه دوم مربوط است به دو روش کانت که یکی روش بازگشتی یا تحلیلی است و در *تمهیدات* از آن استفاده شده و دیگری روش تألیفی است که در *تقد* نخست از آن پیروی شده است (Guyer, 1987: 4-6). برپایه این دو مقدمه، گایر نتیجه گرفته است که کانت دست‌کم پس از ویراست دوم *تقد* نخست، دیگر انگاره‌نگر نبوده است، زیرا مکان را به شیء فی‌نفسه قابل اطلاق دانسته است. نشان‌دادن موضع فلسفی گایر با تدقیق دو مقدمه مذکور میسر است.

۲. توضیح نظر گایر و بیان وجوه تردید در رد انگاره‌نگری کانتی توسط وی

گایر مدعی است که کانت در رساله افتتاحیه درس گفتارهایش شهود را به گونه دیگری تصور می‌کرده است که براساس آن، شهود می‌تواند مستقل از فاهمه بازنمای اشیای بیرونی باشد. چنین برداشتی از متون کانت پایه و ستون فهم گایر از رد انگاره‌نگری در ویراست دوم *تقد* اول است. چنین فهمی از کانت موجب شده است که گایر اطلاق مکان به شیء فی‌نفسه را به کانت نسبت دهد؛ آن‌چنان‌که گویی کانت چنین می‌فهمیده است. ولی کانت،

دست‌کم در ویراست دوم *تقد* نخست (Kant, 1996)، در تطابق واقعیت با شرایط پیشین شناخت تردید نداشته است. او بر پایه انقلاب کپرنیکی، شناخت را تعامل میان شهود حسی و دریافت ادراکی فاهمه می‌دیده است.

بنابر فهم گایر اما نگاه کانت این است که نسبت میان امور امکانی، یا ممکن‌های دارای امکان خاص (contingents)، تنها در صورتی ممکن است که از سویی میان جملگی آن‌ها و از سوی دیگر میان آن‌ها و علتی واحد نسبت و رابطه برقرار باشد. از این نگاه، از پیش فرض گرفته می‌شود که استفاده واقعی از قوه عقل فراهم‌کننده شناخت نومنال از همان اشیایی است که با صور مکان و زمان بر ما پدیدار می‌شوند، زیرا بستگی دوسویه ممکن‌های خاص به علتی واحد باید همان اطلاق مکان به اشیای بیرونی باشد (ibid). گایر تأکید می‌کند که کانت در آثار نخستینش به رد انگاره‌نگری باور نداشت، زیرا واقع‌نگر بود و نیازی نمی‌دید که صریحاً انگاره‌نگری را رد کند. کانت در تبیین واقع‌نگری‌اش چنین می‌گوید:

محتوای محصل چنین استفاده دگماتیکی از عقل هم‌چنان بسیار محدود است. گرچه تصوراتی متناظر با مقولات متأخر در این‌جا استفاده شده‌اند [نظر کانت در باب هماهنگی عمومی [22, 2: 409] بیان‌گر مفاهیم جوهر، تعامل، علیت، ضرورت، و امکان است]، محتوای قضیه‌ای شناخت نومنال از پدیدارها محدود به یک چیز است: اعیانی که بر شناخت پدیدار می‌شوند به‌لحاظ متافیزیکی اموری امکانی، به امکان خاص، و بسته به علت واحد مشترک برای ارتباط دوسویه‌شان هستند. این بیان البته بیش از آن‌که درباره شهودی نومنال درباره خود اعیان پدیداری باشد، در باب عین به‌نحو هستی‌شناختی متمایز [از عین پدیداری] است که همه اعیان پدیداری بدان وابسته هستند (Guyer, 1987: 18).

بند بالا، از دید گایر، نشان‌دهنده واقع‌نگری کانتی است. وی ادامه می‌دهد که کانت در ویراست دوم به واقع‌نگری یاد شده باز می‌گردد که بر پایه آن مکان به شیء فی‌نفسه قابل اطلاق است.

اگر کانت آشکارا بیان می‌کند (B 1215) که عمل بازنمایی عین را در قوه فاهمه ممکن می‌کند، تأکید گایر بر بخش رد انگاره‌نگری در ویراست دوم *تقد* نخست چونان انکار و نفی آن بی‌معنی است. آنچه کانت مؤکداً در رد انگاره‌نگری در ویراست دوم (B 275-279) بیان کرده این است که شناخت (cognition) تجربی من متعین در زمان، بنابه پیش‌فرض، مبین ثبات شیء بیرون از من است. وجود اشیا در این‌جا تنها به‌گونه‌ای استعلایی چونان ثبات شیء بیرون از آگاهی پدیداری تأیید می‌شود؛ بنابراین، چنین تأییدی حکم تجربه

(*judgment of experience*) نیست؛ به سخن دیگر، ادراک پدیداری اشیای بیرونی به وسیله حواس بیرونی مؤید اشیای بیرونی در مکان است، آن‌چنان‌که چنین تأییدی شرط تعیین زمان است؛ شناخت وجود من، هم‌زمان و توأمان، شناخت بی‌واسطه وجود اشیای بیرون از من نیز است. کانت در این‌جا تلاش می‌کند تا نکته‌ای اضافی را بیان کند که در ویراست نخست بیان نکرده بود، یعنی، آن‌چنان‌که انگاره‌نگری ویراست نخست چنین نشان می‌دهد، آشکار می‌کند که اشیای بیرونی از تجربه درونی استنباط نمی‌شوند، بلکه شناخت من به گونه‌ای مستقیم و بی‌واسطه مستلزم و پیش‌فرض وجود اشیایی بیرون از من است که البته مکان به گونه‌ی نومنال به آن‌ها قابل اطلاق نیست.

کانت در رد انگاره‌نگری در یادداشت نخست، بیان می‌کند که تجربه درونی بر پایه تجربه بیرونی است، یعنی تجربه یا شناخت تجربی از من همواره در زمان است که نیازمند یا مستلزم تجربه بیرونی اشیای دگرگونی‌ناپذیر بیرون از من است. مشکل این است که آیا چنین برداشتی با انقلاب کپرنیکی کانت سازگار است یا نه. به بیان کانت:

البته چنین است که بازنمایی «من هستم» که بیان‌گر آگاهی هم‌راه با هر حکم تجربی است بی‌واسطه شامل وجود سوژه فی‌نفسه است، درحالی‌که بیان‌گر هیچ شناخت تجربی از آن نیست (B 277).

اکنون به مقدمه دوم گایر می‌پردازم که به بحث روش یعنی روش تألیفی مربوط است: مراد از روش تألیفی همان قیاس استعلایی طرح‌شده در *نقد* نخست است. از نظر گایر، بیان کانت درباره قیاس استعلایی و نقش و جایگاه آن با تردید هم‌راه بوده است (Guyer, 1987: 81). به نظر نگارنده مرکز ثقل برداشت گایر در باب تردید کانت در طرح قیاس استعلایی بر بنیان فهم کانت از تجربه استوار است. گایر بیان می‌کند که مواضع کانت در B 218 و B 219 متفاوت و حتی متناقض‌اند. وی بخش نخست موضع کانت را معنای ابژکتیو تجربه و بخش دوم موضع وی را معنای سوژکتیو آن می‌فهمد (ibid). بدین ترتیب، از نظر وی فهم کانت از تجربه روشن و مشخص نیست.

اما می‌توان نشان داد که این دو بخش دور از هم نیستند: کانت در B 219 بیان می‌کند که فهم (*apprehension*) (خود گایر در ترجمه‌اش واژه آلمانی کانت را چنین ترجمه کرده است) کنار هم قرارگرفتن بازنمایی‌های امکانی است، ولی ادامه می‌دهد که شناخت اعیان به‌واسطه ادراکات حسی در هر تجربه‌ای نیازمند کثراتی حسی است که به‌نحو ابژکتیو در زمان بازنمایی می‌شوند؛ این بازنمایی به‌واسطه ارتباط بخشی مفاهیم پیشین یا همان مقولات است که ضرورت را با آن‌ها هم‌راه می‌کند و بنابراین تجربه تنها و تنها به‌واسطه ارتباط

ضروری میان ادراکات حسی میسر است (B 219). از نظر کانت cognition از apprehension متمایز است؛ آن‌چنان‌که cognition آن شناخت تجربی است که در آن عمل وحدت‌بخشی ارتباط بخشی ضروری میان کثرات حسی رخ داده است، ولی apprehension همان بازنمایی‌هاست که به‌نحو امکانی از کثرات حسی ترکیب یافته‌اند، بدون این‌که ضرورتی میان آن‌ها برقرار باشد. این دو، بنابه تحلیل کانت از اعمال قوه فاهمه، از یک‌دیگر جدا شده‌اند، ولی در واقع هر شناخت تجربی ممکن با ضرورت ناشی از مفاهیم یا همان مقولات پیشین همراه است. عمل وحدت‌بخشی ارتباط بخشی میان کثرات حسی، افزون‌بر مفاهیم یا مقولات پیشین قوه فاهمه ناشی از وحدت آگاهی apperception است که در هر حکم تألیفی ماتقدمی نهفته است.

گایر اما ادعا می‌کند که وحدت آگاهی نزد کانت متضمن هیچ‌گونه بازنمایی ارتباط میان بازنمایی‌ها نیست (Guyer, 1987: 82)؛ یعنی وحدت آگاهی هیچ‌گونه کارکرد عینیت‌بخشی (objectifying) ندارد. مراد وی این است که تردید کانت در طرح قیاس استعلایی سبب شده است که او تصمیم قاطعی در باب نقش وحدت آگاهی در تجربه اتخاذ نکند و نتیجه می‌گیرد که وحدت آگاهی متضمن عینیت‌بخشی به بازنمایی‌ها نیست و نمی‌تواند باشد. اما چنین به‌نظر نمی‌رسد؛ کانت در همان بندی که پیش‌تر از او نقل شد آشکارا بیان می‌کند که تجربه تنها از طریق بازنمایی ارتباط ضروری میان ادراکات حسی ممکن است (B 219). این بازنمایی برای ارتباط بخشی ضروری میان بازنمایی‌های ما و اعیان شناخت کفایت می‌کند، یعنی وحدت آگاهی که چنین ارتباط ضروری را میسر می‌کند عامل عینیت‌بخشی به بازنمایی‌های سوژه یا من استعلایی است.

۳. نقد برداشت گایر از ویراست دوم نقد نخست کانت

باید توجه کرد همان‌گونه‌که گایر طرح می‌کند A 107 بسیار مهم است، زیرا کانت آن را چونان راهی دیگر پیشنهاد کرده است تا نشان دهد آگاهی از وحدت من (سوژه)، متضمن آگاهی از اعیان است. این فهم کانتی را چگونه می‌توان با برداشت انگاره‌نگرانه او در ویراست نخست سازگار نشان داد؟ گایر این‌گونه فهمیده است که کانت میان دو وحدت آگاهی (apperception) تمایز قائل شده است: یکی اسناد به ابژه، اعیان، یا متعلقات شناخت؛ و دیگری اسناد به سوژه یا من استعلایی. او مدعی است که گویی خود کانت نیز چنین برداشت دوگانه‌ای داشته است (Guyer, 1987: 84). اما چنین به‌نظر نمی‌رسد، زیرا کانت وحدت آگاهی را به دو معنی تعریف نکرده است، بلکه دو وجه آن را روشن کرده است:

وجه سوپژکتیو و وجه ابژکتیو (R 224, 15; 85, B and B 139). بنابر نظر کانت وحدت آگاهی دو کارکرد دارد که به‌هیچ‌روی نافی یک‌دیگر نیستند؛ ازسویی شرط ارتباط‌بخش کثرات بازنمایی‌هاست که به عین ارجاع دارند، و ازسوی دیگر شرطی است که به‌واسطه آن همه بازنمایی‌ها به یک سوژه متعلق‌اند. این دو کارکرد دو وجهی‌اند که با هم انگاره‌نگری استعلایی کانت را معنی می‌کنند؛ انگاره‌نگری‌ای که ازسویی در تقابل با تجربه‌نگری جان لاک‌ی است و ازسوی دیگر توأمان در تقابل با جزم‌نگری (dogmatism) عقل‌انگارانۀ (لایب‌نیتس - ولفی) و شکاکیت (scepticism) هیومی است.

اما مشکل دیگر برداشت گایر این است که وی متوجه آن مطلبی نشده است که آلیسون بدان توجه کرده است. بنابر نظر آلیسون مسئله کانت هماهنگی شناختی (cognitive fit) است؛ یعنی این که چگونه محتوا یا اجزای شناخت که همان بازنمایی‌های قوه حساسیت یا ادراکات حسی و قواعد پیشین و ضروری فاهمه‌اند باید با هم هماهنگ و جور شوند تا تجربه پدیداری میسر باشد (Allison, 2004: 160). بنابر این نظر، طرح ترکیب‌بخش قیاس استعلایی با بخش رد انگاره‌نگری ازسوی امثال گایر به‌قصد رد انگاره‌نگری کانتی است. نگارنده با این توجه دقیق آلیسون موافق است، زیرا تمرکز گایر بر چنین ترکیبی برای رسیدن به غایت یادشده است. وی این دو بخش را توأمان طرح کرده است تا نشان دهد کانت پیش از اولین ویرایش *تعالیه نخست* واقع‌نگر بوده است و از ویراست دوم *تعالیه نخست* تا آثار متأخرش به همان واقع‌نگری بازگشته و از انگاره‌نگری اولین ویراست *تعالیه نخست* دست کشیده است.

افزون بر نقد آلیسون بر گایر، نقد دیگری نیز بر او وارد است؛ به‌نظر می‌رسد که وی در جست‌وجوی تبیین علی شناخت ازمنظر کانتی است، درحالی‌که خود کانت چنین نظری نداشته است (Rockmore, 2011: 41). کانت نظر خود را صراحتاً در نامه‌ای خطاب به هرتر می‌نویسد:

از خود پرسیدم که ارجاع آنچه در ما بازنمایی (vorstellung) نام دارد به عین یا متعلق شناخت (gegenstand)، بر چه بنیان‌هایی استوار است (Kant, 2005).

۱.۳ شیء فی نفسه

نکته مهم دیگر این است که گایر کانت را در مواجهه با موضوع شیء فی نفسه هم مردد می‌داند. شاید انتساب تردید فلسفی به کانت درباب شیء فی نفسه منصفانه باشد. راکمور

هم، با وجود این که برداشت دیگری از فلسفه کانت دارد، همین تردید را به کانت، ولی به گونه‌ای متفاوت، نسبت داده است. بنابر نظر وی کانت *تقد نخست* به بازنمایی بودن شناخت (representationalism) باور دارد، ولی کانت آثار متأخر به تقوّمی بودن شناخت (constructivism) باورمند است. مراد او از تقوّمی بودن شناخت این است که اعیان یا متعلقات شناخت به واسطه سوژه بر بنیان قواعد پیشین و ضروری فاهمه تقوّم می‌یابند یا برساخته می‌شوند. بنابراین، تقوّم‌نگری کانتی از انقلاب کپرنیکی وی ناشی می‌شود. اما به نظر نگارنده، برخلاف راکمور که تردید نسبت داده شده به کانت در باب انتخاب میان تبیین علی و بازنمایی ادراک حسی یا تبیین تقوّمی و غیربازنمایی آن را واقعی می‌داند (Rockmore, 2011: 47-8)، باید توجه کرد که کلیت فلسفه کانتی تخطی از قانون جهان پدیداری را، که همانا جهان تجربه ممکن است، به هیچ‌روی روا نمی‌دارد. گایر مصرّانه بیان می‌کند که نظر کانت مربوط به فهم بازنمایی شناخت است؛ یعنی کانت مکان را به نحو هستی‌شناختی به اعیان و اشیای بازنمایی شده قابل اطلاق می‌داند (Guyer, 1987: 311-2). ولی به نظر نگارنده فکر کانت به اندیشه افلاطونی نزدیک‌تر است، دست‌کم تا آن اندازه که شرایط پیشین تجربه از جمله مکان به هیچ‌رو تجربه‌پذیر نیستند؛ به سخن دیگر، به نحو هستی‌شناختی به شیء بیرون از سوژه قابل اطلاق نیستند. شاید بتوان گفت او جهان را به دو وجه بخش می‌کند: جهان پدیداری که سوژه آن را تجربه می‌کند؛ و جهان نومال یا همان شیء فی‌نفسه یا وجود که انسان در آن چونان موجودی اخلاقاً خودمختار (autonomous) و با اراده آزاد عمل می‌کند.

باید متوجه بود که مسئله شیء فی‌نفسه یا وجود فی‌نفسه برای فلسفه کانتی معضل و مشکلی بنیادین است و همه تلاش نگارنده این است که نشان دهد چنین وضعیت متناقض‌نما و پرمخاطره‌ای نه تنها از اهمیت فلسفه کانتی نمی‌کاهد، بلکه دقیقاً نشان‌دهنده عمق و توانایی اندیشه اوست، زیرا از فلسفه نمی‌توان و نباید انتظار داشت که معضل و مسئله‌ای بنیادین را حل کند، بلکه می‌توان و باید توقع داشت که متوجه آن شود و آن را آشکار کند. درست است که در اندیشه کانتی رابطه علی شیء فی‌نفسه با شناخت، توسط قوای فاهمه و حتی عقل قابل دریافت (intelligible) نیست، اگر علیت چونان مقوله فاهمه تنها در قلمرو شناخت پدیداری قابل اطلاق باشد و البته که بنابر روح فلسفه کانت چنین است. گایر اما تلاش کرده است از میان متون کانت مستندات و ارجاعاتی برای حل مسئله بیابد، غافل از این که مسئله در آن جایی که او در جست‌وجویش است قابل حل نیست، زیرا اطلاق مکان به شیء فی‌نفسه همه تفکر کانتی را مختل می‌کند و چه بسا بصیرت و

فراست اندیشه‌ی وی را نادیده می‌انگارد. فهم دیگری از کلیت اندیشه‌ی کانتی می‌تواند دریچه‌ای به مواجهه‌ای دیگرگون با مسئله بگشاید. کانت صراحتاً معنی شیء فی‌نفسه را چنین بیان کرده است:

نام مغرورانه هستی‌شناسی که فرض بر آن است که در شناخت پیشین اشیا به‌نحو کلی در [قالب] نظریه‌ای نظام‌مند تواناست باید جای خود را به شناخت و نظری متواضعانه بدهد که تحلیل صرف فاهمه محض است (A 247/ B 303).

این بیان کانت دقیقاً مؤید همان نظر نگارنده است که مسئله شیء فی‌نفسه همواره مسئله باقی می‌ماند و کانت به‌نحو فلسفی خودآگاه است که نمی‌توان آن را حل کرد، بلکه باید وجوه آن را آشکار کرد و به فهم آن نزدیک شد. به‌نظر نگارنده راه‌حل گایر تلاشی در مسیری غیرکانتی است، زیرا این مسئله اساساً از آن دست مسائلی نیست که به راه‌حل نیاز داشته یا حل‌شدنی باشد، بلکه همان‌گونه که پیش‌تر بدان اشاره شد باید با آن درگیر شد و آن را هضم کرد. از سوی دیگر فهم راکمور از اندیشه‌ی کانتی، که پیش‌تر بدان اشاره شد، فهمی پدیدارشناسانه، هوسرلی، است که شیء فی‌نفسه را کاملاً استعلایی انگاشته است، درحالی‌که کانت در ویراست B تعبیر «عین استعلایی» را حذف کرده است. کانت، در پاسخ به نظر هیوم درباب علیت، آن را برپایه اصل لایب‌نیستی جهت کافی می‌فهمد. از آن‌جاکه کانت در جست‌وجوی علت ظهورات (appearances) اعیان در قالب ادراکات حسی، به‌گونه‌ای که این ظهورات معلول آن اثر باشند، است نمی‌تواند برپایه انقلاب کپرنیکی در جست‌وجوی دریافتی درونی از آن علت باشد؛ بنابراین نگاه تقوم‌نگرانه راکمور که، براساس برداشت پدیدارشناسانه هوسرلی از عین استعلایی، عین یا متعلق شناخت را عین استعلایی می‌داند این تعارض کانتی را نادیده گرفته است. برپایه پدیدارشناسی دوره استعلایی هوسرل، با صرف‌نظر کردن از واقعیت بیرونی و مستقل از اعیان یا اشیا که برآمده از اصل هوسرلی و ضدطبیعت‌انگارانۀ وی، یعنی اپوخه، است عین یا شیء به‌نحو استعلایی در قلمرو آگاهی برساخته می‌شود. بنابر بیان صریح خود کانت تنها بر زمینه تجربه می‌توان تصمیم گرفت که آیا با ظهور شیء مواجهیم یا با شیء فی‌نفسه (B62, 186). این تصمیم تنها و تنها آن هنگام میسر است که راهی به شناخت شیء فی‌نفسه، جدای از ظهور شیء نزد آگاهی، وجود داشته باشد که ندارد؛ بنابراین نمی‌توان نتیجه گرفت که اگر پدیداری هست، چیزی ظاهر می‌شود. دست‌آخر نمی‌توان نتیجه گرفت که پدیدار همان شیء فی‌نفسه است؛ بنابراین نظر راکمور نادیده انگاشتن درگیری خود کانت با فلسفه‌اش است. شیء فی‌نفسه ممکن نیست ظهور یابد، بنابراین

نظر دووجهی مبتنی بر ظهور شیء فی نفسه به صورت شیء استعلایی (Rockmore, 2011: 54) راه حلی ساده‌انگارانه به نظر می‌رسد.

شاید راهی برای تعدیل این نگاه وجود داشته باشد که بنابر آن نباید بازنمایی را چونان پدیدار در نظر گرفت. شیوه خواندن منصفانه و فهم متون کانت این است که جوهر فلسفی وی در آن حفظ شود؛ یعنی ازسویی شیء فی نفسه، چونان مرز شناخت، محفوظ و همواره لاینحل بماند؛ و ازسوی دیگر، و البته در همان راستا، پدیدار از بازنمایی متمایز نگاه داشته شود. باید متفطن بود که شیء فی نفسه نه برای شناخت نظری که برای عقل عملی و چونان بنیاد کنش اخلاقی کارکرد دارد. با در نظر گرفتن کلیت فلسفه کانت چنین فهمی از متون وی، در مقایسه با برداشت گایر از آن متون، تناسب و سازگاری بیش تری با کلیت یادشده دارد.

۴. نتیجه‌گیری

نخست، درست است کانت صراحتاً در ویراست دوم *تعالی* نخست بیان کرده است که شناخت تجربی از وجود خود ما در واقع اثبات وجود اعیان بیرون از ماست (B xl, B 275)، ولی قصد وی فراتر رفتن از قلمرو شناخت پدیداری نیست؛ زیرا فراتر از مرز شناخت غیرقابل شناخت است. برخلاف آن مدعای بزرگ گایر که پیش‌تر تحلیل شد بیرون و فراتر از شناخت تجربی ما شیء یا عین فی نفسه قابل شناختی برای آگاهی ما در کار نیست. باید توجه داشت که گرچه کانت در رد انگاره‌نگری طرح می‌کند که تعیین زمان‌مند آگاهی به خود متضمن ارجاع به اشیای بیرونی در مکان است، ولی چنین الحاقی با سخن وی در ویراست نخست در تناقض نیست. وی با ویراست دوم خواسته است به نحو استعلایی تأکید کند که شیء فی نفسه شرط ضروری تبیین داده‌های حسی است، نه این‌که بخواهد توان شناخت مستقیم شیء فی نفسه را اثبات کند. اگر وی قصد داشت تا شیء فی نفسه را اثبات کند، همه فلسفه وی و بن‌مایه فلسفه‌اش، یعنی انقلاب کپرنیکی، بی‌معنی می‌بود؛ بنابراین رد انگاره‌نگری برای رسیدن به چنین مقصدی طراحی و بیان نشده است. از این منظر فهم گایر با روح انگاره‌نگری ویژه کانت مغایر است.

دوم، استدلال گایر بر پایه‌ای استوار است که نگارنده آن را کاملاً گمراه‌کننده می‌بیند. وی مدعی است که کانت باید از میان فروکاستن اعیان به ظهوری سوپژکتیو یا پذیرش شیء فی نفسه یکی را برگزیند (Guyer, 1987: 282). اما راه سومی نیز ممکن است: اگر بپذیریم کانت شیء فی نفسه را، البته چونان پیش‌فرض ضروری استعلایی، همواره باید در نظر بگیرد، تبیین تجربه ممکن ما همان حوزه شناخت پدیداری یا جهان پدیداری است و نه چونان

مدعایی هستی‌شناختی برای اطلاق شناخت به آن. شیء فی نفسه پیش‌فرضی ضروری و استعلایی است که مرز جهان پدیداری قابل‌شناخت برای ماست و خود آن همواره غیرقابل‌شناخت باقی می‌ماند و گذر از آن ناممکن است، گرچه فلسفه استعلایی کانتی نمی‌تواند آن را حذف کند؛ بنابراین شیء فی‌نفسه باید چونان منبع داده‌های شناخت مفروض باشد، ولی به‌مثابه شرط شناخت یا جهان پدیداری و نه به‌منزله موجودی که قابل‌شناخت یا فروافتادن در جهان پدیداری است.

راه سوم بر بنیان انگاره‌نگری استعلایی استوار و درواقع همان است. در این فلسفه شناخت شیء فی‌نفسه و اطلاق مکان به آن ناممکن و بی‌معنی است؛ از سوی دیگر، تقویم اعیان تجربه به‌معنای فروکاستن آن‌ها به بازنمایی سوپژکتیو نیست، زیرا آن‌ها بنابر نظر کانت صحت ابژکتیو دارند. آنالوژی‌های تجربه (جوهر، علیت، و تعامل) همراه با مقولات فاهمه و وحدت استعلایی آگاهی (apperception) متضمن صحت ابژکتیو تجربه پدیداری است. بازنمایی‌های شناخت به شیء فی‌نفسه بیرون از ما ارجاع ندارند، زیرا مادامی‌که از مرز شناخت فراتر نرویم چیزی درباره شیء فی‌نفسه نمی‌توان گفت و این همان تخطی‌گایر است که از نحوه فهم وی خبر می‌دهد. شیء فی‌نفسه را تنها به‌نحو استعلایی می‌توان لحاظ کرد، زیرا روح انگاره‌نگری استعلایی کانت تفکر را به چنین برداشتی رهنمون می‌شود.

کتاب‌نامه

- Allison, Henry E. (1990). *Kant's Theory of Freedom*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Allison, Henry E. (1996). *Idealism and freedom: Essays on Kant's theoretical and practical philosophy*, New York: Cambridge University Press.
- Allison Henry E. (2004). *Kant's Transcendental Idealism*, New Haven and London: Yale University Press.
- Emundts, D. (2010). *the Refutation of Idealism in the Cambridge Companion to Kant's Critique of Pure Reason*, Paul Guyer (ed.), New York: Cambridge University Press.
- Guyer, P. (1987). *Kant and the Claims of Knowledge*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Hegel, G. W. F. (2004). *Phenomenology of Spirit*, trans. A. V. Miller with Analysis of the text and Foreword by J. N. Findlay, Oxford and New York: Oxford University Press.
- Heidegger, M. (1962). *Kant and the Problem of Metaphysics*, trans. James S. Churchill Bloomington: Indiana University Press.
- Kant, I. (1996). *Critique Of Pure Reason*, trans. Pluhar, W. S., introduction by Kitcher, P., Hackett Publishing Company, Inc, Indianapolis and Cambridge.
- Kant, I. (2004). *Prolegomena to Any Future Metaphysics with Selection from the Critique of Pure Reason*, translated and edited By Hatfield G., New York: Cambridge University Press.

Kant, I. (2005). *Notes and Fragments*, Paul Guyer (ed.), trans. Curtis Bauman, Paul Guyer, Frederick Rauscher, Cambridge: Cambridge University Press.

Kemp Smith, N. (2003). *a Commentary to Kant's Critique of Pure Reason*, New York: Palgrave MacMillan.

Longuenesse, B. (2000). *Kant and the Capacity to Judge: Sensibility and Discursivity in the Transcendental Analytic of the Critique of Pure Reason*, trans. Wolfe, C. T., Princeton and Oxford: Princeton University Press.

Longuenesse, B. (2006). *an Interview With Beatrice Longuenesse*, New York University.

Rockmore, T. (2011). *Kant and Phenomenology*, Chicago and London: the University of Chicago Press.

Strawson, P. F. (1966). *the Bounds of Sense: an essay on Kant's Critique of Pure Reason*, London and New York: Routledge.